

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)





## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و پنجاه و نهم





آقای حسام از مازندران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۳ گنج حضور، بخش سوم

ابلهان اند آن زنانِ دست‌برُ  
از کف ابله، وز رخِ یوسف نذرُ

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۳)

نذر: جمع نذیر، هم به معنی ترساننده هست و هم ترساننده شده، آگاه

[این بیت اشاره به داستانی بدین شرح است که زلیخا مهمانی‌ای ترتیب داد و زنان مصری را دعوت کرد تا یوسف را ببینند. زمانی که یوسف وارد شد، آن‌ها حیران یوسف شدند و دستشان را بریدند. حال اگر ما نیز فضا را بگشاییم و یوسف که نماد نور زندگی است، از درون ما طلوع کند ما هم حیران این نور می‌شویم و با این هشیاری تیز خداوندی و شناسایی، همانیدگی‌ها را می‌بریم و می‌اندازیم.]

[مولانا می‌گوید:] آن زنانی که دست خود را بریدند، نسبت به عقل و حواس خود ابله بودند؛ زیرا با دیدن یوسف آن‌چنان مات و حیران شدند، که متوجه بریدن دستان خود نشدند



نکته ۱: ما با گشودن فضای درونمان و عمل کردن براساس گستردگی و انبساط زندگی، می‌توانیم بدنمان را نیز سالم نگه داریم و نیروی شفابخش زندگی را به آن بریزیم.

نکته ۲: شناسایی همانیدگی موجب آزادی از همانیدگی است. به محض شناخت یک همانیدگی در مرکز خودمان، به تدریج آن همانیدگی در ما کم‌رنگ می‌شود.

(قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه (۳۱))  
«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.»

«چون افسونشان را شنید، نزدشان کس فرستاد و برای هر یک تا تکیه دهد متکایی ترتیب داد و به هر یک کاردی داد، و گفت: «بیرون آی تا تو را بنگرند.» چون او را دیدند، بزرگش شمردند و دست خویش ببردند و گفتند: «معاذالله، این آدمی نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.»»

عقل را قربان کن اندر عشقِ دوست  
عقل‌ها باری از آن سوی است کاوست  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۴)  
باری: به هر نحو که باشد.

در راه رسیدن به عشق خداوند عقل من‌ذهنی را فدا کن، چراکه عقل سازنده و خلاق عقلی است که از مرکز عدم و فضای گشوده‌شده می‌آید.

نکته: بامرادی و بی‌مرادی در فضای گشوده‌شده برای ما فرقی نمی‌کند؛ اگر به مراد رسیدیم شکرگزار هستیم، و اگر بی‌مراد شدیم با صبر و خویشتن‌داری عمل می‌کنیم. درواقع کار اصلی ما گشودن فضا است.

عقل‌ها آن سو فرستاده عقول  
مانده این سو که نه معشوق است، گول  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۵)

انسان‌های خردمند عقل خود را به‌سوی فضای یکتایی، خداوند، فرستاده‌اند؛ [یعنی عقل من‌ذهنی خود را در فضای گشوده‌شده قربانی کرده‌اند و در عوض عقل و خرد فضای گشوده‌شده را دریافت نموده‌اند.] اما ابلهان و بی‌خردان در من‌ذهنی مانده‌اند که هیچ نشانی از عشق خداوند در آن وجود ندارد.

نکته: ما می‌گوییم اگر زیرکی من‌ذهنی‌ام را کنار بگذارم و کارها را به خدا بسپارم، ممکن است همه‌چیز خراب شود؛ اما این‌طور نیست ما باید به‌طور کامل به خدا اعتماد داشته باشیم. خداوند برای اداره همه امور ما کافی است.



عقل‌ها آن سو فرستاده عقول  
مانده این سو که نه معشوق است، گول  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۵)

انسان‌های خردمند عقل خود را به‌سوی فضای یکتایی، خداوند، فرستاده‌اند؛ [یعنی عقل من‌ذهنی خود را در فضای گشوده‌شده قربانی کرده‌اند و در عوض عقل و خرد فضای گشوده‌شده را دریافت نموده‌اند.] اما ابلهان و بی‌خردان در من‌ذهنی مانده‌اند که هیچ نشانی از عشق خداوند در آن وجود ندارد.

نکته: ما می‌گوییم اگر زیرکی من‌ذهنی‌ام را کنار بگذارم و کارها را به خدا بسپارم، ممکن است همه‌چیز خراب شود؛ اما این‌طور نیست ما باید به‌طور کامل به خدا اعتماد داشته باشیم. خداوند برای اداره همه امور ما کافی است.



زین سر از حیرتِ گر این عقلت رَوَد  
هر سرِ مویت سر و عقلی شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۶

اگر بر اثر حیرت، این که می بینی از طریق «قضا و کُن فکان» زندگی درون و بیرون تو درست می شود، عقل من ذهنیات از کار می افتد و زایل می شود، در این صورت نترس، چرا که به تعداد موی سرت خرد و عقل سازنده از زندگی دریافت خواهی کرد.

نیست آن سو رنجِ فِکرت بر دِماغ  
که دِماغ و عقل روید دشت و باغ  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۷)  
دِماغ: مغز

در آن سو یعنی در فضای گشوده‌شده، فکرهای همانیده برای روح و عقل، درد و رنجی تولید نمی‌کنند؛ زیرا وقتی فضای درون به صورت یک دشت گسترده باز می‌شود، عقل و خرد را به وجود می‌آورد.

نکته: در این طرف یعنی در فضای ذهن همانیده، تمام فکرهای من‌ذهنی با درد همراه است؛ دائم به مغز و فکر انسان فشار وارد می‌کند و او را زجر می‌دهد. با آگاهی از این موضوع، انسان می‌تواند فضاگشایی کند تا در دلش عقل و خردی برآید که او را از رنج‌رهایی دهد.



سویِ دشت، از دشت نکته بشنوی  
سویِ باغِ آبی، شود نخلت روی  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۸)

اگر از دشت [خارستان] ذهن به سوی دشت فضای گشوده شده گذر کنی، نکته‌های بسیاری از عقل و خرد خواهی شنید. و اگر به سوی باغ فضاگشایی بیایی، درخت خرما می‌شود [و به بار خواهد نشست].

نکته: اگر ما با فکر کردن دچار عذاب می‌شویم، هنوز در دشت خارستان ذهن هستیم. برای رهایی باید به سوی باغ فضاگشایی برویم و دست از افکار همانیده برداریم.

اندرین ره ترک کن طاقِ و طُرنُب  
تا قلاووزت نجنبد، تو مجنب  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۹)  
طاقِ و طُرنُب: شکوه و جلال ظاهری  
قلاووز: پیش‌آهنگ، راهنما  
روی: سیراب

در این راه معنوی تبدیلِ هشیاریِ جسمی به هشیاریِ حضور، جلال و شکوه ظاهری را که ذهن با پندار کمال ساخته‌است، رها کن. تا زمانی که فضای درونت گشوده نشده به توصیه‌های راهنمایت، مولانا توجه کن و از جای تکان نخور، یعنی آن قدر در مسیر معنوی متعهد شو که پندار کمال و ناموس تو را تکان ندهد و ایجاد درد نکند.

نکته: ما حقیقتاً در ذهن چیز می‌دانیم و معلوماتی که از کتاب‌ها به دست می‌آوریم، تنها به درد کارهای این جهانی می‌خورند. باید توجه داشته باشیم «طاق و طُرنُب» و دانشی که به صورت ذهنی کسب کرده‌ایم، بسیار محدودکننده است و ما را از رسیدن به علم حقیقی باز می‌دارد.



هر که او بی سر بجنبید، دُم بُودِ  
جنبشش چون جنبشِ کژدم بود  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۰)

هر کسی که بدون سر فضاگشایی و خرد زندگی بجنبید و با عقل من‌ذهنی فکر و عمل کند، حرکت او مانند حرکت دُمی است که از سرش جدا شده و تعادل ندارد. در این حالت رفتار و جنبش او، درست مانند عقرب خطرناک است و مرتب درد پخش می‌کند.

نکته: از آن جایی که هر من‌ذهنی در یک فضای درد قرار دارد و مدام درد پخش می‌کند، هر نوع جنبش یا فکری که از آن برمی‌خیزد خطرناک است. بنابراین انسان دارای من‌ذهنی اگر قدرت بیشتری به‌دست آورد، نتیجه‌ای جز تخریب نخواهد داشت.

گژرو و شب کور و زشت و زهرناک  
پیشه او خستن اجسام پاک  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۱)  
خستن: آزدن، زخمی کردن، در این جا مراد نیش زدن است.

چنین شخصی که با سر من ذهنی پیش می رود، درست مانند عقرب کج حرکت می کند، یعنی فضا را باز نمی کند تا در صراط مستقیم و بر حسب خرد زندگی حرکت کند. همچنین در شب تاریک ذهن کور است، پس بدون عاقبت بینی گام برداشته و مصیبت به بار می آورد. اعمال و رفتار این شخص زشت و زهرناک است و کارش آزدن و آسیب رساندن به انسان هایی است که از جنس هشجاری حضور هستند.

نکته: عقرب من ذهنی در این جهان به هر کسی یا هر چیزی که از جنس خداست، رحم نمی کند و به آنها آسیب می رساند.



سَر بکوب آن را که سرش این بود  
خُلق و خوی مستمرش این بود  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۲)

تو به عنوان حضور ناظر سر بی ارزش این عقرب من ذهنی را که کاری جز تخریب و آزدن خود و دیگران ندارد، جدا کن. خُلق و خوی دائمی او این است که با ایجاد درد، حتی به انسان‌هایی که از من ذهنی خلاص شده‌اند هم آسیب می‌رساند.

خود صلاح اوست آن سر کوفتن  
تا رهد جان ریزه اش زان شوم تن  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۳)

سر من ذهنی را کوفتن و قدرتش را گرفتن به صلاح اوست تا جان حقیر او که آثار کمی از جان زندگی دارد، از تن شومش رهایی یابد و از جنس بی نهایت خداوند گردد.

نکته ۱: وقتی از میزان آسیبی که در من ذهنی به خود و دیگران رسانده ایم آگاه شدیم، پس این به صلاح ماست که داوطلبانه نیم جان من ذهنی را بدهیم، تا زندگی آن را کوچک ساخته و سرکوب کند. در نهایت صد جان از زندگی دریافت کنیم و به بی نهایت خداوند زنده شویم.

نکته ۲: اکنون باید توجه کنیم آیا ما کار جهان را به دست من های ذهنی داده ایم؟ آیا کسانی که در رأس امور جهان هستند از خرد زندگی بهره می گیرند؟



واستان از دست دیوانه سلاح  
تا ز تو راضی شود عدل و صلاح  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۴)

سلاح را از دست این من‌ذهنی دیوانه بگیر. [سلاحش همان نیروی مخربی است که به‌صورت زهر به زندگی خود و دیگران می‌پاشد و به همه صدمه می‌زند.] پس با محدود کردن و نظارت بر ذهن، قدرتش را کم کن تا عدل و صلاح خداوند از تو راضی باشد و به خرد کل دسترسی داشته باشی.

نکته: ما با شناسایی من‌ذهنی خودمان به‌عنوان یک باشنده‌ای که مدام تخریب می‌کند، می‌توانیم سلاح را از دستش بگیریم. برای این کار باید پرهیز داشته باشیم و شهوت زیاد کردن چیزها را به مرکزمان راه ندهیم. همچنین ناظر ذهنمان باشیم و به حرف‌هایش گوش ندهیم.

چون سلاحش هست و عقلش نه، ببند  
دست او را، ورنه آرد صد گزند  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۵)

باید دست من‌ذهنی دیوانه را که قدرت و سلاح دارد ولی از عقل زندگی برخوردار نیست، ببندی و قدرتش را کم کنی؛ وگرنه آسیب‌های فردی و اجتماعی بسیاری وارد می‌کند.

نکته: باید بدانیم اگر به مانع‌سازی، مسئله‌سازی و دردسازی در ذهن ادامه دهیم، جان اصلی خود را در تن شوم من‌ذهنی اسیر همانیدگی‌ها ساخته و به منظور اصلی آمدنمان به این دنیا دست نمی‌یابیم. بنابراین باید قدرت را از این من‌ذهنی دیوانه بگیریم تا به جان بی‌نهایت خداوند زنده شویم.



همچو خادم دان مُراعات خَسان  
بی کسی بهتر، ز عَشوه ناکسان  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲)

[این بیت در ادامه داستان آن صوفی است که یک خر داشت و آن را در کاروان‌سرای بی‌خادمی می‌سپارد تا از آن مراقبت کند. هر چقدر صوفی سفارش می‌کرد، خادم آیه «لا حول» را می‌خواند و می‌گفت: «من کارم را خوب بدم و نیاز به سفارش نیست.» درست مانند ما که بعد از خواندن اشعار مولانا ادعای فهمیدن می‌کنیم و می‌گوییم این مطالب را از قبل می‌دانستیم. و اما خادم روز بعد خر را بدون هیچ تیماری نزد صاحبش می‌آورد. وقتی پالان را روی خر می‌گذارد، سر خر رو به پایین می‌آید. پس خادم یک شیء نوک‌تیز در پهلویش فرو می‌کند تا سبب تحریک آن شود و صاف بایستد. در ادامه مردم از صاحب خر دلیل را می‌پرسند. صوفی می‌گوید: «این خر دیشب لا حول خورده و الآن در حال سجده کردن است.» ما نیز این اشعار را بدون این که کاربردش را در خودمان پیدا کنیم، می‌خوانیم ولی تغییری در ما حاصل نمی‌شود.]

غم‌خواری و مواظبتِ من‌های ذهنیِ فرومایه را، مانند خدمت آن خادم بدان که هیچ سودی برایت ندارد و چیزی به تو اضافه نمی‌کند. بنابراین بی‌کسی و تنهایی بهتر از این است که فریب من‌های ذهنی بی‌ارزش را بخوری. [به عبارت دیگر من‌های ذهنی اطراف که به ظاهر دوست و همراهت هستند، به‌جز تحریک و آسیب رساندن به تو کاری انجام نمی‌دهند. مراقبتِ آن‌ها حمایت و مراقبتی نیست که از سوی زندگی می‌آید.]

نکته: ما نباید به‌خاطر ترس از تنهایی و بی‌کس شدن به من‌ذهنی وفادار باشیم و از دردِ تنهایی به من‌های ذهنی پناه ببریم. تنها ماندن بهتر از این است که فریب ادعای دوستیِ من‌های ذهنی را بخوریم.



در زمینِ مردمان، خانه مکن  
کارِ خود کن، کارِ بیگانه مکن  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳)

ای انسان، تو با زندگی کردن براساس فکرهای همانیده و باورهای برگرفته از دیگران، خانه خود را در زمین انسان‌های دیگر بنا نکن؛ چراکه هیچ‌یک از آن افکار و باورها متعلق به تو نیستند. زمین تو فضای گشوده‌شده و کار تو حفظ هشیاری حضور است. بنابراین به کارهای بیهوده دیگران که به وسیله من‌ذهنی به تو القا می‌شود نپرداز، در عوض با فضاگشایی لحظه‌به‌لحظه به کار اصلی خود مشغول شو تا زندگی از طریق تو سخن بگوید.

کیست بیگانه؟ تنِ خاکیِ تو  
کز برای اوست غمناکی تو  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴)

بیگانه چه کسی است؟ همین تنِ خاکی و من‌ذهنیِ تو که تمام استرس، غمناکی و غصه‌هایت از او و خواسته‌هایش نشأت می‌گیرد.  
[در صورتی که اگر خوب دقت کنی خواهی دید تمام خواسته‌هایی که من‌ذهنی به تو تلقین می‌کند، یا از دیگران تقلید کرده و یا در ابتدای زندگی یاد گرفته‌است. پس لزومی ندارد به من‌ذهنی و خواسته‌هایی که مالِ خودت نیستند وفادار باشی.]

نکته: بازبینی خواسته‌های من‌ذهنی و تشخیص و شناسایی ضرورت آن، به‌عهده خود ماست.



تا تو تن را چرب و شیرین می دهی  
جوهر خود را نبینی فریبی  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۵)

تا زمانی که تو با آوردن چیزهای ذهنی به مرکزت و دیدن از طریق آنها به من ذهنی خدمت می کنی و غذای چرب و شیرین حرص و شهوت براساس همانیدگی ها را به من ذهنی ات می خورانی و برحسب آنها زندگی می کنی، جوهر اصلی خود که همان هشیاری توست زیاد نخواهد شد؛ چراکه فضا را نمی گشایی.

نکته: ما نه تنها نباید براساس همانیدگی ها زندگی کنیم، بلکه باید به عنوان فضای گشوده شده، هشیاری به تله افتاده در آنها را بازپس گیریم.

گر میانِ مُشکِ تن را جا شود  
روزِ مردنِ گندِ او پیدا شود  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۶)

اگر فرضاً من‌ذهنی پر از درد و کثافت میانِ مُشکِ که یک ماده خوش‌بو است قرار گیرد، نهایتاً موقع مردن بوی بد آن بلند خواهد شد.

مُشک را بر تن مزن، بر دل بمال  
مُشک چه بود؟ نام پاکِ ذوالجلال  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۷)  
ذوالجلال: دارنده شکوه

مُشک را به تن نزن، [چراکه اثر او پس از مرگ از بین می‌رود] بلکه آن را به دلت بمال تا تأثیرش مشخص شود. مُشک چیست؟ نام پاک خداوند که به وسیله اشعار مولانا و امثال آن، موجب گشوده شدن فضای درونت شده و وجود تو را معطر می‌کند. [اگر ما با من ذهنی فقط به اشعار مولانا گوش دهیم و به جای این که آن‌ها را عملاً در زندگی خود به کار گیریم، با توجه کردن به معنای سطحی ابیات، از آن‌ها در جهت منفعت من ذهنی استفاده کنیم و حقیقتاً فضا را نگشاییم، هیچ اثری بر ما نخواهد گذاشت و به هیچ‌جا نخواهیم رسید. بنابراین باید یک جایی تصمیم بگیریم که من ذهنی و تمام همانیدگی‌هایش را به‌طور کل رها کنیم، تا تأثیر این ابیات بر عمق جانمان نفوذ کند و موجب گشوده شدن فضای درونمان گردد.]



آن منافق مُشک بر تن می نهد  
روح را در قعرِ گُلخن می نهد  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۸)  
گُلخن: تون و آتش خانه حمام

آن منافق، انسان دارای من ذهنی، درحالی که همانیدگی‌های مرکزش را حفظ کرده‌است، طوری با ذهن حرف می‌زند که گویی بسیار داناست. او با این کار همچون کسی است که تنش را با مُشک خوشبو کرده‌است، ولی با نگه داشتن من ذهنی و همانیدگی‌ها، روح خود را در عمق آتش جهنم قرار داده‌است.

بر زبان، نام حق و، در جان او  
گندها از فکر بی ایمان او  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۹)

این شخص به صورت ذهنی و به زبان، مدام نام حق را تکرار می کند، اما روحش به واسطه افکاری که از ذهن به مرکزش آورده و هیچ فضاگشایی و ایمانی در آن نیست، سرشار از بوی متعفن همانیدگی و درد است.

ذکر با او همچو سبزه گلخن است  
بر سرِ مبرز گل است و سوسن است  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۰)  
مبرز: مستراح، آب‌ریز

ذکر نام خداوند و یا حتی تکرار ابیات مولانا و بزرگان، برای چنین شخصی درست مثل سبزه و گل سوسنی است که در گلخن حمام و یا سقف مستراح روییده است، چراکه او به ظاهر حرف‌های خوبی می‌زند ولی مرکزش پر از آلودگی همانیدگی‌ها است.



نکته ۱: اکنون باید در خود بازبینی کنیم، آیا با خواندن این ابیات در درون ما تغییراتی حاصل شده است؟ آیا ما با خواندن ابیات مولانا طلب شناسایی همانیدگی‌ها و زنده شدن به زندگی را داریم؟

نکته ۲: ما باید با شناسایی من‌ذهنی به‌عنوان امتداد ابلیس، مانند حضرت آدم به اشتباه خود اعتراف کنیم. باید بدانیم من‌ذهنی با فکر کردن مثل ابلیس، مدام دیگران را ملامت کرده و آن‌ها را سبب بدبختی خود می‌داند، به این ترتیب همیشه در جبر است.

نکته ۳: اگر در ما دردی وجود دارد باید «درد هشیارانه» باشد که از شناسایی یک عیب در ما و تلاش برای جدا شدن از آن حاصل شده است. باید توجه داشته باشیم «درد هشیارانه» نیز موقت است و نباید همیشگی باشد. این من‌ذهنی است که درد را به ما تحمیل کرده، درحالی که انسان اصلاً نباید درد بکشد.

حدیث

«إِيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدَّمَنِ.»  
«از سبزه‌های دمیده در سرگین زار پرهیزید.»

آن نبات آن جا یقین، عاریت است  
جای آن گل، مجلس است و عشرت است  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۱)

آن گل و گیاهی که بر روی آلودگی‌ها روئیده‌است، قطعاً عاریتی بوده و دوامی ندارد؛ زیرا جای گل در مجلس جشن و سرور است. [به بیان دیگر من ذهنی و همه حرف‌ها و اعمالش عاریتی است. ما در من ذهنی هرچه که می‌گوییم و عمل می‌کنیم فقط برای این است که یک تصویر ذهنی از خودمان در ذهن مردم بسازیم، که درواقع اصلاً نیازی به این کار نیست.]

طَيِّبَاتٍ آيِدْ بِهَسْوِي طَيِّبِيْنَ  
لِلْخَبِيْثِيْنَ الْخَبِيْثَاتِ اسْتِ، هِيْنَ  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲)

[طبق قانون جذب] زنان پاک یا همان ذهن‌های پاک به‌سوی مردان پاک که نماد هشیاری خدایی و فضای گشوده‌شده هستند، کشیده می‌شوند. همچنین آگاه باش که زنان ناپاک یا ذهن‌های سرشار از همانیدگی نیز از آن مردان ناپاکی هستند که مرکزی آلوده دارند.

نکته ۱: ما زمانی از جنس فضای گشوده‌شده می‌شویم که در ذهن حس وجود نداشته باشیم و همانیدگی‌ها را از مرکز برانیم.  
نکته ۲: طبق این بیت در می‌یابیم مرکز ما همیشه در فکر و عملمان منعکس می‌شود، به‌طوری که اگر مرکزمان آلوده باشد ذهنمان نیز آلوده است و از هر فکر و عمل ما درد پخش می‌شود. همچنین اگر مرکزمان پاک باشد ذهنمان نیز پاک خواهد بود. بنابراین ممکن نیست انسانی که مرکزش آلوده به همانیدگی‌هاست، بتواند با من‌ذهنی حرف‌های سازنده بزند و انرژی سازنده پخش کند.



قرآن کریم، سوره نور (۲۴)، آیه ۲۶  
«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»  
«زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک. آن‌ها از آن‌چه در باره‌شان می‌گویند منزّه‌اند. آمرزش و رزق نیکو برای آن‌هاست.»

کین مدار آن‌ها که از کین گم‌رهند  
گورشان پهلوی کین‌داران نهند  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳)

کینه‌توزی مکن، زیرا کسانی که با ایجاد درد و کینه درونِ ذهن دچار گمراهی شده‌اند، بالاخره در من‌ذهنی خواهند مُرد و گورشان را در کنار انسان‌های دیگری که کینه حمل می‌کنند، قرار می‌دهند. [به عبارت دیگر چنین انسان‌هایی در کنار هم‌جنسانِ خودشان در قبرستان من‌ذهنی مدفون می‌شوند، درحالی‌که به‌ظاهر زنده‌اند و حرکت می‌کنند.]

اصل کینه دوزخ است و، کینِ تو  
جزو آن کُلّ است و، خصمِ دینِ تو  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴)

اصل و ریشه کینه، دوزخ است. پس این خصوصیت کینه‌توزی که در تو وجود دارد، مانند جزوی از آن کُلّ است و چون مانع فضاگشایی و یکی شدن تو با خداوند می‌شود، پس دشمن دین و ایمانت است.

نکته: دین ما دراصل همان فضاگشایی است. مادامی که در ما کینه وجود دارد، به جایی نخواهیم رسید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۸۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان






با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)